

پسر مبارک خان تغیر داده بسنج زاوہ مکن سپردہ بدہو پور رفت و از دہو پور بدار الخلافت اگرہ آمد و بر عادت
 قدیم فرامین با طراف و جوانب صادر نموده بسیار کازام از سر حد طلب فرمود چون عمر او فانی و ملکات بقائے
 نیست و بنوقت سلطان رامضی عارض شد ہر چند از روی غیرت بخود ضعف نمی آورد بہمان حالت دیوان
 میداشت دشوار میشد اما رفتہ رفتہ مرض غالب گشت چنانچہ لقمہ آب در گلو نمی رفت و راه تنفس بستہ شد
 ساقیانندورین بزم بدان برجمی کہ چون ہنگام طرب جام مروق گیرندہ کاس عشرت ز گل خاک سکندر سازند
 باوہ عیش ز خون دل سبخر گیرندہ روزیک شب نہ ہفتم ماہ ذیقعدہ سنہ ثلث و عشرين و شصت و شصت ہستی بر بست
 سکندر شہ ہفت کشور نماندہ نماند کسی چون سکندر نماندہ ایام سلطنت او بست و ہشت سال پنجاہ
 چون مناقب و مناقب سلطان سکندر در بعضی تواریخ آتقدیر مذکور است کہ پیشتر می راجل بر مبالغہ و انحراف کردہ
 از آنچه بصحت اقرب بود ایراد کردہ شد گویند سلطان سکندر بجمال ظاہری آراستہ و کمال معنوی پیراستہ
 بود در ایام سلطنت او نہایت ارزانی است و امن جان حاصل گشت سلطان ہر روز بارعام دادے و
 خود بآہ خواہ و رسیدی و گاہ از صبح تا شام خفتن بمعاملات مشغول میبود و نماز پنج وقت را در یک مجلس او
 میکرد در ایام سلطنت او دست تسلط زمینداران ہند کوتاہ شدہ بود و ہمہ مطیع و فرمانبردار گشتہ قوسے و
 ضعیف یکسان شدہ در کار با انصاف مرعیداشتی و پیشتر بر ہوامی نفس نرفتی و بغایت خدا ترین بر خلق
 مہربان بود گویند روزیکہ بابر او خود بار بکشاہ جنگ میکرد در وقت کارزار قلندری پیدا شد و دست او را
 گرفتہ گفت ترا فتح است سلطان دست خود بکراہت از او کشید و رویش گفت فال نیکو نمی رنم و ترا بفتح
 بشارت می دہم از چہ سبب دست کشیدی در جواب گفت ہر گاہ در میان طائفہ اسلامیہ جنگ باشد
 حکم بر یک طرف نباید کرد بلکہ باید گفت در آنچه خیریت اسلام است آن شود و در فتح ہر کہ صلاح خلق باشد
 از حق باید خواست ہر سال دو بار فقر او مستحقین ولایت خود را فرمودی کہ بتفصیل نوشتہ آوردند سے
 و بہر کس فراخ حال او مبلغی ششماہ گفتہ فرستادی ہر کہ بحیث نوکر سے آمدی از نسبت پدران او بسیار
 پرسید و فراخویر آن پرداختی و بی آنکاسپ و براق بنظر در ایجا گیرادی و گفتی کہ انجا گیر سامان خود نماید و ب
 اسلام ہمتیہ داشتی کہ درین باب بسر حد افراط رسانیدہ بود جمیع معابد کفار را منہدم ساختہ بی نام و نشان
 ساخت و متورہ کہ آنجا محل غسل ہندوانست مرا و بازار و مسجد و مدرسہ ساختہ موکلان گماشتہ بود کہ کسی را
 مجال غسل نمیدادند و اگر ہندی در شہر متہرا ارادہ ریش یا سر تراشیدن نمودی جام دست بر ریش سر او نہ کرد
 و علانیہ رسوم کفار را مطلقا بر انداختہ و نیزہ سالاسع و کہ ہر سالہ میرفت منع فرمود و عورات را از رفتن فراغت
 نمی کرد و در ضمن ایام شاپراد کے او بود شیند کہ در تانیسہ جو ضعیفست کہ ہندوان آنجا جمع شدہ غسل میکنند

از علما پرسید که درین باب حکم شرع چیست گفتند که بتجارتناهی قدیم را ویران ساختن جائز نیست و غسل کردن چون چیزی که
از قدیم معمول بوده است نمی آن برشمانیست شاهزاده دست بکنج کرده قصد آن عالم نموده گفت که طرف کفا
سیگیری و آن بزرگ در جواب گفته است که آنچه در شرع آمده است میگویم و در راست گفتن پاک ندارم شاهزاده
تسکین یافت آنقدر در جمیع بلاد خود و در مساجد مقری و خطیب و جاروب کس تعیین نموده و طیفه وادار مقرر
ساخته بود در رستان جامه باوسالها جهت فقر افتادای و هر جمعه بقبرای شهر جمعی گفته میسایند و هر
روز طعام نخته و خام چندجا در شهر تقسیم میکردند و یومیه و جمعی و دو مرتبه انعام در سالی در کل مالک مخصوص
فقر بود و در ایام تبرکه مثل رمضان و عاشوره شکرانه بفتوحات و کام یا سپاه فقر و در ویشان را خوشدل
ساختی است اگر بایت شوکت سروری بدولت زیر دستان بدست آوری بد علم را رواج شد و
امرا زاد و ما و سپاهیان نیز یکسب فضائل مشغول شدند و مردم محقول از مال خود آنچه موافق شریعت
بفقر او ارباب استحقاق میسایند منقولست در وقتی که سلطان بهلول در گذشت و سلطان سکندر بجهت
سلطنت طلبه اشتند در روزیکه از دهللی نزد بهارالدین که از بزرگان وقت بود بحیث التماس فاتحه رفت و
گفت که من کتاب میزان صرف پیش شما میخواهم که بخوانم و بنیاد کرده است و چون خواند بدان اسدک گفت
فی الدارین سلطان گفت باز بگوئید و تا سه مرتبه تکرار کرده دست آن عزیز را بوسیده ایند عار انیک بقال
گرفته روان شد حدیث اهل فنا ترجمان تقدیرست بدو ضمیر و زبان شه شبیه لوح و قلم به سعادت
ازلی در وفاق شان مضمون شقاوت ابدی در فراق شان مدغم از امر او ارباب دولت هر کس محتاج
و فقیری را و طیفه و مدد معاش مقرر فرمودی پیش سلطان مقرر بودی و گشتی که بنا چیزی نهاده که در آن
نقصان نتوان کرد و خبر واری نسبت باحوال رعیت و سپاهی رسایند که خصوصیات حازه مردم باور رسید
و گاه گاه از اوقات تنهایی مردم خبر دادی چنانچه مردم گمان می بردند که بسطان جن آشناست و از غیبت
اخبار میدید گویند که هر گاه لشکر بجایی می فرستاد و فرمان هر روز بان لشکر میرسیدی صبح رسد که کوچ کرده
در فلان محل منزل کنید و یکی در وقت ظهر و آخر روز رسد که چنان چنین کنند و این ضابطه هرگز تخلف نشد
و اسپان واکچو کے در راه و اتم مستعد میبود و با امرای سرحد که فرمان صادر میشد امر اتاد و سه کرده با استقبال
میرفتند بحیث کسی که فرمان میرد و صف می بستند و بران ایستاده میشد و آنکس که فرمان صادر می گشت او
زیر صف بهر دو دست فرمان گرفته بر سر می نهاد و اگر حکم بود که با نجا بخواند آرنده حکم میرسایند و با نجا بخواند
و اگر حکم میبود در مسجد بر سر منبر خواند چنان میکردند و اگر مخصوص شخص بودی با خصوصیتی با و نوشته بودند
مخفی بخواندی و بهر روز روزنامه پنج رخ و واقعات پرگنات و ولایات بعرض میدی و اگر سرسوی نا طایم

مشاهده شد که فی الحال بتدارک آن پرداختی و همه وقت بقطع خصومات و معاملات و سرانجام ملک و رفاهیت خلق مشغول بودی و از حدت فتنه او سخنان غریب مذکور است آنچه بصحت اقرب بود و مبالغه و اغراق کمتر داشت بجز آن اقدام نموده آمد وقتی که دو برادر از مردم گوالیر از بنو ای به تنگ آمده بالشکر که بر سر و لاستی تعیین شده بود همراه شدند در وقت غارت و تاراج پاره زر و چند پارچه رنگین و دو قطعه لعل قیمتی بدست ایشان افتاد و علی ازان دو برادر گفت که مدعای ما حاصل شد دیگر چه اندلت کشیم بخانه میر ویم و فراغت میکنیم و دیگری گفت ای برادر هر گاه در مرتبه اول ما را امثال این غنیمتی بدست افتاده شاید در مرتبه دیگر بهتر ازین بدست افتاد و گفت من خود دیگر بجای میر ویم بس غنیمت تقسیم کرد و در برادر کلان حصه خود را نیز تسلیم نمود که بزین او برسد آن کس بخانه خود آمده همه غنایم را تسلیم زن برادر نمود و الا لعل بعد از دو سال که برادر او آمد و تفحص نمود لعل در میان بنو برادر گفت که لعل چیست گفت بزین تو دادم گفت او میگوید که بمن نرسیده گفت دروغ میگوید اندک تهید باید کرد آن مرد ضعیفه را تهید یکشاید و گفت امشب مرا مهلت ده که صباح حاضر کنم صبا بخانه میان بود که از امر ای بزرگ و میر عدل سلطان سکندر بود رفته احوال باز گفت میان بهوشو بر او را و برادرش را حاضر کرده استفسار نمود برادرش شهرش گفت که لعل را نیز بومی داده ام میان گفت گواه دارم گفت آری چه کس است گفت دو برهمن اند میان ایشان را حاضر کن بقمار خانه رفت دو قمار باز را خبر و داده تعلیم کرد که بچه عنوان گواهی دهند و ایشان را جامهای پاکیزه پوشانیده بدیوان آورد چون ایشان گواهی دادند میان بهوشو بر آن زن گفت که بزود بهر زجر که میخواهی لعل را از زن بستان زن ازان معرکه بیرون آورده خود را بسردیوان سلطان رسانیده داد خواهی کرد سلطان او را بخواند و استفسار احوال نمود زن صورت حال تقریر نمود و سلطان گفت چرا پیش میان بوده نرفتی گفت رفتم چنانچه باید پیروی نکرد و سلطان فرمود همه را حاضر کردند و ایشان را از هم جدا طلبیده بدست هر یک ازان دو برادر پاره موم داد که هیات آن لعل را بسازند موافق ساختند پس گواهان را جدا جدا طلبیده موم داد ایشان هر کدام هیات مختلف ساختند همه را نگاه داشت زن را طلبیده گفت تو هم بساز که هیات آن لعل چه بود زن گفت من چیزی را ندیده ام چگونه بسازم هر چند مبالغه نمود زن قبول نکرد پس میان بهوشو مخاطب ساخت و گواهان گفت اگر راست بگویند شمار ایجان اما نیست و اگر دروغ خواهید گفت کشته خواهید شد ایشان صورت قضیه راستی در میان آوردند برادرش شهر زن را نیز طلبیده در معرض سیاست دادیم و آنچه را از روی راستی در میان آورد و آن ضعیفه ازان تهمت خلاص شد و کمال فراست و عقل آن پادشاه بوضوح انجامید شعر فارسی سلیمان و هموار میگفت گلرخه تخلص میکرد و شیخ جمال کنبواز صاحبان و همزمانان او بود و این ابیات از او بر سبیل یادگار تحریر یافت

ما از خاک کویت پراهنیت برتن به آن هم ز آب دیده صد چاک تابدا من به مرز تیرمای پراز پرگشت بهر بلبل
 کنون پیر و از خواهم کرد سوی آن کمان ابرو به می آرند که وقتی سلطان سکندر نماز گذارده و در میخواند خواجگان
 و راجا حاضر بود سلطان اشارت کرد که بطلب خواجگان را از انعمیده بدر رفت و میان بهود و گفت که سلطان
 وظیفه میخواند با اشارت فرمود که بطلب من از ملاحظه نتوانستم پرسید که اگر بطلبم و حالاروی بازگشت ندانم
 که بجدت سلطان روم و ندر روی طلب دارم که گرا همراه برم میان بهود و پرسید که روی سلطان کدام
 جانب بوده و بچه خیر نگاه میگرد گفت بطرف دروازه عمارت نو که طیار شده میان بهود و گفت که کل کار
 در و گرا طلبیده بیرون خواجگان را در و گرا کار را بر د سلطان از ادراک او اینمغنی بدیع دانسته پرسید
 که از کجا معلوم کردی که من اینها را طلبیده ام گفت میان بهود و گفت سلطان را بر فهم میان بهود و عقیده
 بیشتر شد نقل است که نوبتی سلطان سکندر میان بهود که میر عدل و وزیر سلطان بود گفت از سبک طلبه در
 ملک بر رعایا واقع میشود و موجب ویرانی رعایاست خاطر اشرف را از آن فکر و دغدغه تمام هست و هیچ علاج
 در باب بر انداختن طلبه اگر در خاطر تو رسد بسیار خوب خواهد بود میان بهود و بعضی رساند که علاج بر طرف
 ساختن طلبه آسانست و آن آنست که کبیر حریب را بنندگان سلطان خود بگیرند و یکی را ببنده بدهند هرگز طلبه
 نخواهد شد و الا بر کرا بر سر خدستی یقین میفرمایند تا او از سر طبع نمی گذرد طلبه بر طرف نمی شود و ذکر سلطان ابراهیم
 بن سلطان سلک رین سلطان بهلول بود که چون سلطان سکندر رحمت حق
 پیوست با اتفاق امر او اعیان مملکت منصب عظیم القدر طویل الشان سلطنت بر سپهر بزرگ او سلطان ابراهیم
 که تجسین فراست و کیاست و شجاعت و اخلاق حمیده مشهور و معروف بود قرار گرفت اما از آنجا که اهل سپاه
 بتخصیص مردم منافق و اقله طلب را بمصلحت نظام هم خود و رولق در و راج نو کرمی و سپاه بیگره
 و گرمی هنگام خدمت چشم ممکن تدبیر و مساعی معروف آنست که در ملک فرمانروائی و بر تخت حکم آراست
 مستقل در نهایت تسلط و نهایت استیلا نباشد بنا بر علیه قرار دادند که سلطان ابراهیم بر تخت و بلبل
 تا سرحد ولایت جوپور فرمان گذار باشد و بر سر سلطنت جوپور شاهزاده جلال خان جلوس نموده بر مالک آن طرف
 فرمانروائی نماید اما ندانستند که با و شاه بی شرکت بر نیاید و در یک نیامد و شمشیر ننگی بدست و وجان بهرگز نیک
 ننگی به دو فرمانده بیک کشور ننگی به القصه شاهزاده جلال خان با مراد جاگیر دار پرگنات جوپور متوجه انصوب
 گشت و بر سر سلطنت آن مالک استقلال یافت و فتح خان بن عظیم خان همایون شروائی را در کابل پیشوا
 خود ساخت و در وقت خانجهان نوحانی از رپرری بهلازست سلطان ابراهیم آمده زبان طعن و ملامت
 بر وزیر او و کلا کشور که امر حکومت و سلطنت را مشترک داشتن خطای عظیم و سهوی جسمیت و قبول اینمغنی از عظام

دور نمود عاقبت ارکان دولت در تلافی آن کوشیدہ مصلحت دیدند کہ هنوز شاہزادہ جلال خان را چند ان
استقلال استقامتی حاصل شدہ بدلی باید طلبید و بحبت طلب شاہزادہ مہمیت خان کرک انداز را فرستادند و
فرمان بجا طفت و مکرمیت صادر شد کہ مصلحتی در میانست باید کہ جریدہ برسم بلیغار خود را برساند چون مہمیت خان
بلازمت شاہزادہ رسید ہر چند اقسام فریب و ملامت و چاپلوسی بجا آورد شاہزادہ را منظرہ عذرو مکر ایشان
غالب شدہ بر معاودت جوابہامی ملائم پیش آوردہ بطائف الخیل گذراند این معنی را مہمیت خان بسططان
عرضہ داشت نمود چون سلطان شیخ زادہ محمد پسر شیخ سعید قرملی و ملک اسمعیل پسر ملک علاء الدین حلوانی
و قاضی محمد الدین حجاب مقبل را بطلب شاہزادہ فرستاد افسون ایشان نیز در گرفت و شاہزادہ بمراجعت
اقدام نمود و بعد از ان بمشورت دانایان و فیلسوفان وقت با ما و حکام آئند و دفرامین صادر شد و بہر کدام
مضمونی و غمایتی علیہ در قرنی و اشارتے جدا فرخو رتیبہ و حالت ہر کس و نسبت او قلمی یافت خلاصہ
مضمون آنکہ از اطاعت و موافقت شاہزادہ جلال خان احتراز و اجتناب نمایند و بحضور او نروند و احتیاطاً
خدمت و ملازمت او نکنند بعضی امر صاحب جمعیت کہ در ان طرف بودند و سی و چہل ہزار نوکر داشتند
مثل دریا خان نوحانی حاکم ولایت بہار و نصیر خان حاکم غازی پور و شہزادہ محمد قرملی ضابط او و دیگر لکنو
و غیر ہم بہر کدام یک کس معتبر محرم خود را با طاعت خاص و اسپ و دیگر نوازشات فرستاد چون این معنی فرامین
با جماعت رسید ہمہ از اطاعت شاہزادہ عدول و رزیدہ راہ مخالفت پیش گرفتند و در وقت سلطان تختی
مرصع مکلن بجوابہ نفیسہ آراستہ بدیوار خانہ نصب نمود و روز جمعہ پانزدہم ماہ ذی الحجہ سنہ ثلث و عشرين تہ مائتہ
بران تخت جلوس نمود و در مجلس عالی منعقد گردانید خلایق را بار عام دادہ بلازمان در گاہ داعیان دولت
و سایر سپاسیان بقدر رتیبہ و منزلت ہر یک خلعت و کمر شمشیر و کمر خنجر و اسپ نیل و منصب خطاب و جاگیر
مہمیت فرمودند و نیکہ اگر ایدیت دولت غرورناز با احسان دل دوستان صید ساز بہ از ان یافت کاوش
بر خصم دست بہ کہ چون ستمی داشت فرمان پرست ہا سپہ را با احسان قومی گن بجنگ بہ کہ از جنگ مرد
افکن افتد پلنگ ہا و مجدداً حلقہ عبودیت در گوش ایشان افکند و بتازگی ہمہ را ممنون عنایت و احسان
خود گردانید و خاص و عام را از خود راضی و خشنود ساخت و بر فقر و مساکین ابواب خیرات برکشاد
مدومعاش و طیفہ و اورا راتمہ را زیادہ کرد و بگوشہ نشینان و متوکلان فتوحات و نذو و فرستاد و امور سرور
و جہانداری را رونق تازه بخشید و کار ملک از سر استقامت گرفت و چون شہزادہ جلال خان اینکار
و بار معاینہ کرد و مخالفت امر آن مالک عین الیقین او شد برگشتہ بجالیسی آمد و دانست کہ با سلطان
ابراہیم اورا جای مدارا و زمانہ ساری نماید بر علانیت طریق مخالفت پیش گرفت و بمشورت جمعی کہ با او

اتفاق داشتند از ولایت جوئیو قطع نظر کرده در کاپی استقامت ورزیده خطبه و سکه بنام خود کرده مخاطب
 بسطان جلال الدین شده بنگاہ داشتن نوکر و سپاہی و سرانجام نوکر و چشم و تو بخانه و تسلی را جا و زمینداران
 پرگنات نواحی پرداخت چون قوت و مکننت پیدا کرد بر سر عظم ہمایون شروانی کہ بالشکر گران قلعہ کلنجر را محاصره
 داشت متوجہ شدہ کسان نژاد و فرستادہ پیغام نمود کہ تو بجای پدر و عم منی و خود میدانی کہ از من تقصیر
 نرفته و نقض عہد از جانب سلطان ابراهیم شدہ طبعی از ملک مال کہ بطریق ارث من تجویز نموده بود بران ہم
 چشم دوخته و پیوند موافقت بریده و صلہ رحم را در میان برداشته شمارا باید کہ جانب حق از دست ندہید
 و اعانت مظلوم نہایتی چون در اصل عظم ہمایون را با سلطان ابراهیم سوم مزاج بود و ضعیف مالی و شکستہ و کم
 سلطان جلال الدین تاثیر کرده بود و مع ہذا در خود تاب مقاومت و محاربه با شاہزادہ ندید دست از کلنجر
 بازداشته بخدمت سلطان جلال الدین شتافت و بعد از وثوق عہد و پیمان قرار دادند کہ اول ولایت
 جوئیو را آخذ و در تصرف باید در آورد و بعد از آن فکر دیگر باید کرد و باین قرار داد کوچ بر کوچ بر سر سعید خان بہر
 مبارک خان لودی کہ ضابطا او دہ بود رفتند و اوقات بیاوردہ خود را بکنش و کشید و حقیقت حال اسطوانات
 ابراهیم عرض داشت سلطان ابراهیم ارادہ نموده کہ بالشکر انتحاسے متوجہ دفع و رفع آن فتنہ کرد و در نیوقت
 بمشورت دو لخواہان چندی از برداران کہ مقید بودند مثل شاہزادہ اسمعیل خان حسین خان محمد خان و
 شاہزادہ دولتخان را فرمود کہ در قلعتہ مانسی بمخاطب گاہدارند و بہت خدمت پر یک دو حرم نیز مقرر داشتہ از ماکول و
 بلبوس و سایر ماہیحتاج مقرر ساخت روز پنجشنبہ سبت و چہارم شہر ذی الحجہ سنہ ثلث و عشرين و تسعمائے ریات
 سلطانی متوجہ شرق گشت و کوچ بر کوچ متوجہ شد چون بہنوکار رسیدند انجا غم قنوج واقع شد و ارشاد
 خبر رسید کہ عظم ہمایون با پسر رشید خود فتح خان ارشادہ جلال خان رومی گردانیدہ عازم ملازمت ازین
 سلطانز ابغایت قوت دل حاصل شد چون عازم ہمایون نزدیک رسید سلطان ابراهیم کہ امر را استقبالی
 او فرستاد و اورا بنوازشات خسروانہ سر بلند گردانید و نیوقت خبر رسید خانچند زمین در اجر تو لے از قوابع پرگنہ
 کول کہ از مواس مشہورست با عم پسر سکندر سو جنگ کردہ اورا بشہادت رسانید و ملک قاسم حاکم سہیل بہر سر او
 آمدہ فتح کردہ آن مفسد را بقتل آوردہ و آن فتنہ ناکمان را تسکین دادہ و رتنوج کہ محل نزول لشکر سلطان
 بلازمت رسید و اکثر امرا و جاگیر دار جوئیو مثل سعید خان و شیخ زادہ محمد قرظی و غیرہما بخدمت آمدہ داخل و نحو
 شدند و نیوقت عظم ہمایون شروانی و عظم ہمایون لودی و نصیر خان نوحانی و غیرہم را بالشکر بسیار و فیلان
 از دہا کرد و بر سر شاہزادہ جلال خان تعیین فرمود و در محل شاہزادہ جلال خان در کاپی بود پیش از آنکہ ابن امرا
 بدبخار رسند خدمت خاتون و اتباع خود و قطب خان لودی و عماد الملک بن عماد الملک و ملک بدر الدین و

تعلقان خود را با جمعی در قلعه کاپی گذاشته خود با جمعی در پیرانه چند قلعه فیل بدار السلطنت اگره متوجه شد
 و لشکر سلطان ابراهیم کاپی را محاصره نموده چند روز بجاده و مجار به توب و تفنگ گذشت آخر الامرا بطلعه
 عاجز آمدند و قلعه کاپی سخره انجانه شد شهر را غارت کردند و عنینت بسیار بدست لشکران افتاد سلطان حکمت
 محافظت اگر ملک آدم را بالشکری آراسته به سمت هر چه تا متر فرستاد شاهزاده جلال خان بجوالی اگره رسید
 با تمام کاپی خواست که اگره را بغارت دهد بمقارن اینحال ملک آدم خور با اگره رسانید جلال خان را بجهت
 حکایت شیرین که موافق مزاج بود ملا تم ساخته از تاراج اگره معطل داشت تا از بی او ملک اسمعیل پسر طلا ساید
 جلوانی و کبیر خان لودی بهادر خان نوحانی و چندین امرای دیگر بالشکری رسیدند و ملک آدم را قوت تمام
 حاصل شد بعد از آن جلال خان پیغام کرد که از موافق هوس باطل باز آمده چتر و آفتاب گیر و نوبت نقاره و دیگر
 علامات و امارات بادشاهی بر طرف سازد و بطریق امر سلوک نماید تا تقصیر او را از سلطان در خواست نمایند
 و سرکار کاپی بدستور سابق در جا گیر او باشد جلال خان باین شرطراضی شده امارات بادشاهی بر طرف
 ساخت بیست تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف به مگر اسباب بزرگی هم آماده کنی چه و ملک آدم چتر و آفتاب
 و نقاره خانه او را گرفته بلازمیت سلطان که از قنوج برگشته باز آید رسید و آن اسباب را بنظر در آورده کیفیت
 حال عرض داشت نمود سلطان قبول این صلح نفرموده بدفع جلال خان متوجه شد شاهزاده از استماع این خبر بر او
 پناه برد و سلطان در اگره اقامت فرمود و امر سلطنت و بادشاهی که بعد از فوت سلطان سکندر تزلزل یافته بود
 استحکام پذیرفت و امرام مخالفان توبه و بازگشت نموده از راه انحصار درآمد بعد از آن همیت خان کرک انداز
 و کریم دین و دولت خان اندر را بخواست و محافظت دلی فرستاده شیخزاده خنجر را بمحافظت و حراست قلعه
 چندیری و پیشوا می شاهزاده محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوی تعیین فرموده بعد از مرور ایام خاطر سلطان
 بر میان هموده که از اعظم امر او و زاری سکندری بود منجرت گشت میان هموده با عمه او سابق خدمت از اشرف
 خاطر سلطان غفلت نمودن گرفت کار بجای رسید که او را مقید ساخته و زنجیر کرده بجاک آدم سپردند و پیشوا
 رسایت کرده امنیاز بخشیده بجای پدر نصب کردند میان هموده همدران زندان و ولایت حیات سپردند و وقت
 بنحاضر سلطان رسید که چون سلطان سکندر همیشه قصد تخمیر گویا و باقی قلاع و بلاد آن نواحی داشت و بارها
 لشکر کشی نمود و مراد حاصل شد اگر اقبال بهنمائی و دولت پیشوائی نماید بفرم ملوکانه فتح حصار گویا و سایر ولایت
 متعلقه آن نماید بنا بر آن عظم هایون شروانی حاکم ولایت کره را باسی هزار سوار و سیصد زنجیر فیل به تخمیر گویا فرستاد
 و چون عظم هایون بنواحی گویا رسید شاهزاده جلال خان از آنجا برآمده بجانب ماوه پیش سلطان محمود رفت و در وقت
 بهنگامان پسر عالم خان لودی و جلال خان لودی و سلیمان قرطبی و بهادر خان نوحانی و بهادر خان شروانی

در وقت

و اسماعيل پسر ملك فيروز احوان و خضر خان نوحانی و خضر خان برادر بيسكن خان لودی و خانها نزا باشكرك عظيم و چند
 حلقه قبيل بلوك اعظم همايون و محاصره گوالير و تخير آن ناحيت تعين فرمود و اتفاقاً در آنوقت راجه مان واسه تيم گوالير
 بشجاعت و سخاوت از امثال و اقربان ممتاز بود و سالها با سلاطين دہلي مقاومت نموده قوت کرده بود و دولت
 صدق او راي بکبراجيت قائم مقام پدري شده و دستحكام قلعہ مبالغه داشت امرای سلطان ابراهیم حسب الحكم
 سلطان دولتخانه سلطانزاد بر پا کرده هر روز آنجا جمع می شدند و بهمات و معاملات می پرداختند و در محاصره قلعہ
 سعی و جهد مینمودند اتفاقاً در زیر قلعہ راجه مان عمارت عالی ساخته برد و آن قلعہ متين پرداخته استحکام داده مسا
 باولکره گردانیده بود و بعد از مدتی اهل لشکر سلطان بقهاکنده و از داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند و دیوار قلعہ
 ریخت در آمدند و آتمنزل رافع کردند در آنجا ستوری روئین یافتند که سالها بنود پرستش آن مینمود حسب الحكم
 سلطان آن ستور روئین را بدلی برده بر دروازه بغداد نصب کردند تا ایام دولت حضرت خلیفه النبی آن گاور
 دروازه دہلي بود و مولف تاریخ آنرا دیده است القصه در آن ایام سلطان ابراهیم را بر امرای قدیم سکندر سے
 بی اعتمادی بهم رسید و اکثر خوانین بزرگ را مقید و مجبوس گردانید همدرین وقت شاهزاده جلال خان که از گوالير
 پیش سلطان محمود مالوی رفته بود سلوک او بر نیامد و از پیش سلطان محمود فرار نمود و بولایت کره کتنک رفت و آنجا
 بدست جماعت کوندان گرفتار شد و او را مقید ساخته بسطان ابراهیم فرستادند سلطان او را بقلعه مانسه
 روان ساخت در راه بشهادت رسید شربت سلطنت و جاه چنان شیرین است که شهان از پی
 آن خون برادر ریزند به خون آزرده دلان را ز پی ملک مرزیه که ترانیز همین جرعه بساغر ریزند به بعد از چند گاه
 حسب الامر اعظم همايون شروانی و فتح خان پسر او که محاصره گوالير داشتند و تخیر قلعہ را نزدیک رسانیده بودند ^{سلطنت}
 اگر حاضر شدند و سلطان ایشانرا مقید و مجبوس ساخت از نیم اسلامخان پسر اعظم همايون در اگره سر پی بر آورده
 اموال و چشم پدر خود را تصرف شد و احمد خانرا که بشقداری آنجا تعین شده بود دخل نداده بنیاد لشکر گرفتن جمعیت
 نمودن نهاد و احمد خان با و جنگ کرده شکست یافت و سلطان ابراهیم از شنیدن خبر در مقام تدارک شتبه
 میخواست لشکر فرستد که بیک ناگاه اعظم همايون و سعید خان لودی که از امرای کبار بودند از لشکر او فرار نموده
 بولایت لکنوک جاگیر ایشان بود رفتند و با سلام خان مراسلات نموده در طغیان فتنه و فساد کوشیدند
 سلطان ابراهیم برادر احمد خان و برادر اعظم همايون لودی و پسران حسین قرطی و مجلس عالی شیخزاده محمود قرطی
 و علی خان خانخانان قرطی و مجلس عالی بهکناری قرطی و دلاور خان پسر احمد خان و سازنگ خان قطب خان
 پسر فاریخان مالوی و بيسكن خان نوحانی و سکندر پسر آدم کا که در غیر ذلک را باشکره بنوه بر سر آنجا تعین نمود
 چون بنواحی قصبه بانگر سو قریب قنوج رسیدند اقبال خان خاصه پهل همايون لودی با پنجرار سوار و چند پهل

ناگاه از کین برآمده خود را بشکر ایشان زد و خیلی مردم را کشته و زخمی ساخته لشکر ایشان را بر سرزمین و بدر رفت
 چون به نجر سلطان رسید اعتراض بسیار با او نوشت و حکم فرستاد و ادای که آن ولایت را از دست اهل نجر نیز
 نیاوردند از جمله مطرودان و مردودان خواهند بود و بکبت احتیاط جمعی دیگر از امر او خوانین را با لشکر بیشتر کبک
 ایشان تعیین نمود و در جانب اهل نجر نیز قریب چهل هزار سوار مسلح و پانصد نفر پیاده جمع شده بود چون طرفین
 قریب و نزدیک شد که محاربه واقع شود شیخ راجوی تجاری که مقتدای آن عهد بود در میان آمده منع طرفین نمود
 اهل نجر را بمصالح بلند و مواظبت از حین هدایت فرمود و آنجماعت بعد از عذر بسیار التماس نمودند که اگر سلطان
 اعظم بایون شروانی را خلاص فرماید دست از ولایت سلطان و مخالفت باز داشته بملک بادشاه دیگر بریم
 چون این خبر سلطان رسید پسندید بختیاد و بدریا خان نوحانی حاکم بهار و نصیر خان نوحانی و شیخ زاده محمد قریبی
 حکم فرستاد که ایشان نیز از آنجا نب بر سر باغیان آمده آن فتنه را تسکین دهند و چون لشکر از طرف آمد
 اهل نجر از غوری که داشتند اندیشه قوت طالع سلطانی و غلبه لشکر بادشاهی نکردند و جنگ پیش آمدند و صفها را
 عساکر فریقین و افواج جانبین با هم آویختند و خونریزی کردند که از مشاهده آن چشم روزگار خیره و تیره گشت آخر الامر
 چون شیوه نجر و نمک حرامی بزل اهل آن شوم است و هرگز سیمنت ندارد و اسلام خان با غمی کشته شد و سعید خان
 بودی بدست لشکریان دریا خان نوحانی ایسر گشت و آن فتنه فرو گشت و مال و ملک ایشان تمام در تصرف
 سلطان ابراهیم درآمد گمن جانان تو کافر نعمتی با منم و مکرم به که با بد نعمت از بحر و زنده بر سینه پیکانش به چو دریا
 تا توانی حق گذاری رسم و عادت کن به که بد بد ابر را بحسب بی یک قطره بارانش به سلطان از نجر کار اینها دریافت
 آخر الامر چون کینه امر از دل او بر نیامده بود و انحراف مزاج او با امر او مخالفت ظاهری و باطنی امر با سلطان
 از حد گذشت بسیاری از وزرا و ملوک مثل میان بهوده و عظیم بایون شروانی که امیر الامرا بود در قید و حبس
 سلطانی و قات یافتند و دریا خان نوحانی حاکم بهار و خانجهان لودی و میان حسین قرملی و غیر ذلک از
 خوف و هراس که بر ایشان مستولی شده بود سر از اطاعت سلطان بر تافته و او می مخالفت بر او افتند
 اتفاقاً درین وقت میان حسن قرملی و خطبه چندیری با شارت سلطان بدست شیخ زاده های او با ش آبخا
 کشته شد و پاهی بیشتر باعث تنفر امرای سلطان گردید بعد از چند گاه دریا خان نوحانی فتنه فو شد و پس او
 بهار و خان از سلطان برگشته با او متفق شده بودند در حد و بهار قریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت
 سبیل متصرف شد و خود را سلطان محمد خطاب داده سکه و خطبه بنام خود کرد و درین وقت نصیر خان نوحانی
 حاکم خازین پور از افواج سلطان بهریت یافته پیش او رفت و چند ماه در ولایت بهار و مصافقات خطبه
 بهار و خان خوانند در نیت با افواج سلطان جنگها کرده مقاومت نمود اتفاقاً پسر دولت خان لودی

از لاهور بلازمست سلطان آمد و از سلطان توهم شده که نیت پیش پذیرفت چون دولتخان برسیج و جواز تو
 سیاست سلطان خلاصی خود ندید بکابل رفته پناه بحضرت فرودس مکانی بابر بادشاه برده حضرت بادشاه را بر سر
 هندوستان آورد و در اثنا راه دولت خان فوت شد و در جانب بهار سلطان محمد نیروفات یافت
 با وجودیکه اسباب تسخیر هندوستان و مصالح تدبیر آن بجلی تفعیح شده بود حضرت بادشاه توکل لمخص تا مدت
 الهی نموده در حوالی پانی پت با سلطان ابراهیم مصاف نمود و نیرمیت بر لشکر سلطان ابراهیم افتاد و سلطان
 اجمعی از امر در میان کارزار کشته شده و سلطنت هندوستان از سلسله افغانان لودی باین دو دو مان
 سعادت نشان انتقال یافت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود و گرنه حضرت فرمودن
 حضرت جهانناک فرودس مکانی ظهیر الدین بابر بادشاه غازی
 بن عمر شیخ بن ابوسعید بن مرزا محمد سلطان بن مرزا میرانشاه بن میر تیمور کورکان طیب شراهم جعل لجنه
 متواهم چون این مجموع مخصوص قلع هندوستان ست سوانخی که آنحضرت را در ولایت ماورالنهر و خراسان
 و جامای دیگر دست و اده است بیان آنرا حواله تاریخ اکبرنامه از تالیفات افاضل پناه حقائق و معارف
 انکا و مقرب آنحضرت الخاقانیه السلطانیه غلامی شیخ ابوالفضل و واقعات بابری و دیگر تواریخ نموده شروع
 با سخن فیه کرده می آید و چون درین سلسله آید پیوند حضرت بابر بادشاه بفرودس مکانی هشتمین درودین
 مجموع نیرمیت کله تعبیر خواهد نمود پوشیده نماید که چون دولتخان و غازیخان و دیگر امرای کبار سلطان
 ابراهیم اتفاق نموده عرض داشت شتمله التماس تشریف قدم لزوم فرودس مکانی به بند برصوب
 عالم خان لودی فرستادند حضرت فرودس مکانی جمیع امرای نامدار را با اتفاق عالم خان تعیین فرمودند که پیشتر
 بسره هند رفته بدانچه صلاح وقت دانند بمیل آوردند و آنجماعت بسره متوجه گردیده تسخیر سیالکوٹ و لاهور
 و مضافات آن نموده حقیقت حال را سر و ضد داشتند و حضرت فرودس مکانی بغنایت از بی و هدایت
 لم نرسد از دارالامان کابل عازم گشته روز اول حوالی قریه یعقوب را مضرب خیام نصرت انجام کرده آیند
 و چند روز بقطع قطبلی از مسافت فراداده در هر منزل یکدور و در مقام فرموده انتظار شاهزاده محمد هایدون میرزا که
 بجهت آوردن لشکر بدخشان و آسود در کابل توقف فرموده بود می بردند تا آنکه شاهزاده جوان بخت با آنچه
 آراسته بلازمست رسید و از اتفاقات حسنه در همین روز سعادت افزوز خواج کلان بیک که از عظامی ارکان
 دولت بادشاهی بود از عزیزین بشرف پاموس اختصاص یافت چون که از اولیای دولت قاهره حالت
 منتظره بر طرف شد سعادت در طی منازل نموده برکنار رسد که بآب نیل آب اشتها دار و اعلام نصرت را
 افراشتند درین منزل حکم شد تا بخشیان عظام شان لشکر دیده عدد سوار و پیاده بعضی رسانیدند مجموع

شکر از سپاهی و سوداگر و اکابر و مالی و اهل نرم و نرم بدو هزار سوار انجام میداد شیر را حاجت لشکر نمودند
 که بود آرزوی صید غزالش در سر به مهر بی خیل و سپه عرصه عالم گیر و بد چون کند رایت اقبال عیان از خاور
 در آن اثنا از امرای هند خبر رسید که دولت خان نجات برگشته و غازیخان بشقاوت سرشته از جاوه بیعت و
 انقیاد از وثوق عهد و پیمان بی بنیاد عدول و تجاوز نموده قریب سی هزار مرد کاری از افغانان و کوهپایان
 جمع آورده قصبه کلانور را متصرف گشته روی توجیه بمقابله امرای لاهور دارند چون صورتی بمعنی بر صحیفه را بے
 جهانکشی نقش بست مومن علی توچی را بقدرغن تمام حکم شد که خبر توجیه را بایات منصوره بامر ای مذکور رساید
 تا زمان رسیدن شهر را نصرت شعار امرار از بیرون آمدن حصار و اقدام نمودن بر جنگ و پیکار ممنوع گرداند
 و بسرعت تمام لشکر ظفر اثر از آب نیلاب عبور نموده بجوی کج کوٹ رسیده سفینه اقبال از آب کج کوٹ نیز نجات
 گذرانید و بمصلحت وقت مقرر شد که براه دامن کوه که منجر بحدود سیالکوٹ میشود غرمت فرمایند چون جواسله
 موضع مالی که مکمل مقام نزول اردوی عالی گردید از آن منزل بسرعت تمام قطع راه نموده و کوه و دشت هموده بپنج
 کوه کوچ ریایات عالیات بجوی کوه جودی مقام بالنات سایه اقبال گسترده روز دیگر لوای نهضت آنجا از
 از آب ببت عبور کردند و در آن منزل بعضی سبب که امیر خیر کوکلتاش که قلعو سیالکوٹ مضبوط کرده بود بر رسیدن
 غازیخان سست پیمان قلعه را خالی ساخته فرار نمود با امیر دلی قزل که بکومک اوتقین بود بسایه سرگردان
 مصیر آمده مشارالیه ازین تقصیر مور و عتاب خاقانی گردیدند و عاقبت کرم جلی بادشاهی قلم عفو بر جریمه ایشان
 کشید و در وقت مخبران آگاه خبر رسانیدند که غازیخان بی سعادت و دولت خان بیدولت با ستمها لشکر
 بعد از استماع طلوع کوه کبک شاهنشاهی دل بر مجار به بناده با چهل هزار سوار مستعد قتال اندمجد و فرامین بر توقف مجاز
 امرای نامدار نصرت آثار تا زمان لحوق لوای ظفر اعتلا شرف صدور یافته کنار آب چناب مخیم عساکر نصرت آثار
 گردید بعد از آن در سناشی و تلشین و تسماه قصبه بهلول پور در سلک ممالک بادشاهی انتظام پذیرفت چون
 آن قصبه بکنار آب چناب در زمینی مرتفع واقع است فرمان تضاجریان صدور یافت که در آن محل قلعه وسیع
 ساخته نعم البدل شهر سیالکوٹ که با وجود جوار اینچین دریای مردم آنجا از کولابا آب میخوردند تعمیر نموده سکنه آنجا
 باین مقام دلپذیر مستقل گردانیده و دوسه روز در آن فرخنده مقام بعیش و عشرت گذرانیده بسوا و سیالکوٹ
 اتفاق نزول افتاد و ازین منزل منہیان سربلغ السعین شده بامر حکم رفت که خصوصیات احوال مخالفان
 مفصل قلمی نموده بپایه سریر اعلی ارسال دارند در وقت تاجری بقبیل پاتیکند عدالت استسعاد یافته اخبار
 عالم خاثر بعرض رسانید که با سلطان ابراهیم مقابله نمود و منصوب بطرحی شست که مغلوبی طرفین ظهور یافت
 و آن برین منوالست که چون عالم خان لودی بجهای با امر از ملازمت جدا شده متوجه هندوستان شد بعبرت

تمام خود را بلاهور رسانید و چند روز آنجا آرام گرفت و بنا بر اخبار اراجیف که از فرقه افغانان شنید بود و امر پادشاه را که بکومک او تعیین شده بودند از روی الحاح تکلیف نمود که چون حضرت ظل الهی شمارا بکومک من تعیین فرموده اند و مرا بتسخر ملک اسکندر و ابراهیم حکم شده و خازنی خان با من صلح آغاز کرد و دلائق آنست که بموافت من شاه هم باین صلح راضی بوده توجه بجانب دہلی قراگه نمایند اما صاحب تدبیر که از مکر آنجماعه آگاه بود بدین پیغام را بسبع رضا اصفا نموده جواب دادند که خازنیخان در نهایت نفاق است و اعتماد بر قول و فعل او نیست بجز داندک ملائمت و چاپلوسی او ازینجا رفته با وی ملحق شدند از قاعده دانائی بیرونست اگر حاجت برادرش را بدرگاه فرستد یا بلاهور بدولت خان برسم گروهی بسیار برین معنی اقدام تو ان نمود عالم خان ناقص العقل گفته که حضرت اعلی شمارا بتابعیت من فرموده اند و مرا بطاعت شاه چند مبالغه کرد و امر قبول نکرد و در وقت شیرخان پسر خازنیخان نزد عالم خان آمده اساس موافقت پدرش را استحکام داد و عالم خان و ملا خازنی بر دو تن خواهی حضرت اعلی که مدت مدید در قید خازنیخان بود گرفته گریخته بلاهور آمد و محمود خان ولد جهانخان که او نیز در سلطنت دولت خواهان منتظم بود با خود موافق و مرافق ساخته از لشکریان جدا شده با خازنیخان پیوست و با اتفاق یکدیگر متوجه دہلی شدند بعضی امرای دیگر مانند سیمیل خان جلوانی و غیره که از سلطان ابراهیم مایوس گشته در نواحی دہلی بودند با خود متفق ساخته بحال محاربه با سلطان ابراهیم لوامی غریمت برافراختند چون بقصبت اندری رسیدند سلیمان شجره مذکور نیز باین جماعت ملحق شده عدد این لشکر بحمل هزار سوار سیکه شدیم یکدل دیگر و شده دہلی را محاصره نمودند سلطان ابراهیم از استماع این اخبار وحشت آثار عازم معرکه زرم آنجماعت گردید و بعد از آنکه خبر توجه او را عالم خان و آنجماعت شنیدند از حوالی دہلی بداعیه مقابلت استقبال نموده با هم دست درآوردند که چون اقوام افغان را از یکدیگر ناموس بسیارست و هنگام مصاف از لوینعت خود گریختن و بدشمن آنجستن عیب و عارست ظاهر خفا نشت که اگر وقوع محاربه در روز باشد شاید مقصود از تحقق و قوادری روی نماید و دست حیا و اسنکه متعلقان نهانی گشته از شرم یکدیگر بیچکس بجانب مانیاید مناسب آنست که بعد از انتفای حمزه شفق که نقاب شب روی نیک و بدر پوشش برسم شبینون قصد لشکر سلطان ابراهیم نموده موافقان نهانی را با خود ملحق ساخته بکار مخالفان بخاطر پروازیم القصه از شش گروهی اردو سلطان ابراهیم که مسکر ایشان بوده است بغزم شبینون سوار شده در آخر شب نیت ایشان از قوه بفعل آمده تمام لشکر سلطان ابراهیم را بر هم زد و نجلال خان بعضی امرای دیگر که وعده وفاق عالم خان کرده بودند و فرصت وفا بجهتند ملحق شدند و سلطان ابراهیم با چندی از خاصه خیلانش در سراج خود متمکن ایستادند تا زمان طلوع صبح نزد دست بکار کشادند و نپای دبطرت فرار نهادند چون عالم خانیان با اعتقاد غایب خویش و مغلوبی و شمشیر طمع غارت و تاراج

اموال و غنیمت بدست آوردن متفرق شده بودند بعد از طلوع صبح پرده کشای با عالم خان معدودی چند پیش نمودند سلطان ابراهیم را نظر بر قلت دشمن افتاد و با جماعتی که با او بودند فیلی را پیش کرده خود را با عالم خان رسانند بعد بصدقه اولش برداشته گریزیند و هر کس در هر جا که مشغول تا راج بود از بیم آنجا راه گریز پیش گرفت و امرای مشفق بهر جانب پراکنده شدند عالم خان میان دو آب رسیده راه لاهور اختیار کرد و بشهر مندر رسید اخبار رسیدن رایات منصوره بادشاهی مجدد و سیالکوٹ و فتح قلعه بلوت شینده شکست بر شکست بران باستان واقع شد و هر کس بجای و هر کدام بطرفی شتافتند و دلا و زحان که همیشه در زمره دولت خوانان درگاه بودند و متنازه با عالم خان بنا بر استیلائی اهل غنا و خطای اجتهاد بودند رسیدن رایات عالی به سمع مسرت استماع نموده متوجه آستان بوس شاهنشاهی گشت و با معدودی چند یلغار نموده بآن سعادت مستعد گردید و عذر موافقت طلبان او با مخالفان سموع افتاده لوازم عفو و احسان ظل اللسی در شان او نظیر رسیده و عالم خان موافقت حاجی بنان بقلعه کنکوید که حصار نیست بغایت مرتفع بر قلعه کوهی از توابع بلوت پناه برود اتفاق نظام الدین علی خلیفه که کبیل سلطنت بود با معدودی چند از هزاره و افغان از معسکرا و شاهسی جدا شده میردامن کوه بنینمید چون بحوالی آن قلعه میرسیدند طبع بکنکه فرغش بسته بجد و جهد تمام دست بکارزار دراز میکنند چنانچه کار بمحصوران کوه تنگ آمده نزدیک رسید که فتح حصار شود و چون جنگ در آخر روز واقع شده بود پرده شب در میان جان محصوران در آمده شاهد مقصود روی نمود و عالم خان و می از محاربه تا فتمه با جمع پریشان بهر اشقت از یک جانب قلعه بدر آمده افغان و خیران پای در میدان جلانی و سردر بیابان سرگردان نهاد روز دیگر بخر التجا بدرگاه عالم پناه که افتادگان با و جرم را دستگیر و سرگشتگان تیه عصیانرا عذر پذیر بود راه خلاصی و طریقی بخانی یافت لاجرم اعتماد بر کرم جلی حضرت خاقانی نموده روی نیاز بجاک آستانش نهاد و در زمان ملازمت نمودن حضرت فردوس مکانی خلعت سرفرازی مستور معهود و محبت فرموده مطلقا زبان معجز بیان با عرض او نکشوند و هنگام درآمدنش بحلس عالی قیام تمام نمودند و باز عقد جمعیتش انتظام پذیرفت و در نیوقت قاصدانی که حجت طلب امرای نامدار فرامین مطالعه بلاهور برده بودند خبر وصال ایشان بنواحی اردو و ظهر قرن سانسند زور دیگر که رایت منصوره بقصبه پرسر و توجه نمود از جمله آن نیک اندیشان علم جنگ و خواج حسن مشرف دیوان باجمعی از یک جوانان بدولت رکاب بوس بادشاه از دیگران سبقت گرفتند و حسب الحکم جمعی از جوانان بتفحص احوال غایبان که بر کنار آب راوی بر جانب لاهور متمکن بود رفته سوم روز مراجعت نموده بعضی اشرف رسانیدند که مخالفان خبر قدم عساکر بادشاهی اشنوده بسرعت گریزان گشتند بیت ذره باهر محالست که جویدناورده صعوه با بازچسان باز کند آنچه جنگ و تا غایت توقف شان بنا بر عدم یقین آمدن حضرت جهانبا بود ازین خبر حضرت کشورستانی بسرعت تمام یلغار فرموده و بخمال تعاقب نمودن آنجماعت برگشته در حوالی کلانور نزول جلال فرمودند و در منزل

سلطان عالی شان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان با سائر امرا از ماہور آمدہ روی اطلاق بدرگاہ معلی
 ہماوند و پیشکشہا کشیدہ تبریت و نوازش بادشاہی علی قدر درجات ہم سہستغا و یافتند و روز دیگر از کلا نو کوچ کرد
 فرمان واجب الاذعان بنقا و رسید کہ امیر محمدی کو کلتاس و امیر احمدی بردانچی و امیر قتلوق قدم و امیر ولی خان
 و اکثر امرایان بالشکری عظیم در عقب گرنجیگان متوجہ شوند و اطراف قلعہ بلوت را محافظت نمود و چنان سازند کہ
 بیچ یک از درون آنقلعہ بدرز و دوزخ تان و وفاتن آن تلفت شود و مقصود اصلی درین احتیاط گرفتاری غازیخان
 بودہ روز دیگر در حوالی قلعہ بلوت نزول اقبال فرمودہ امرای عظام را حکم شد کہ حصار را محاصرہ نمودہ کار بر مخالفان
 تنگ گیرند و دیگر اسمعیل خان ولد علیخان کہ سپہ دولتخان بود بیرون آمدہ خبر تا بودن غازیخان و حصار و ماندن
 دولت خان و علیخان و سائر اقوام با عینہ از تقریر مشارالینہ بعض رسید حضرت علی بوعدہ و وعید استمالت و بیچ
 فرمودہ اورا باز حصار فرستادند و بہت عالی برسیہ قلعہ گماشتہ مورچہا نر و دیگر برون چون از استیلائی عساکر لغز
 قرین دست تہیر آنها از کار و پامی اقامت آنها از جای رفت و دولتخان از راہ عجز و انکسار امان خواست
 مراحم بادشاہی شامل حال او شدہ گناہان او بفقو مقرون گشت و حسب احکم دو شمشیر در گوش آن و نیمی در ہر
 عام در آوردن چون نزدیک رسید فرمان برداشتن شمشیر ماند کہ کور شد با آنکہ ادب خدمت چنانکہ باید تقدیم نہت
 حضرت اعلی از روی کمال ذرہ پروری نزدیک خودش جای دادہ قلم عفو بر جراتم او کشیدند بہت گرم گشت
 کہ احسان بکنہ کار کت در ورنہ باد دست جز احسان نکند اہل گرم پفرمان شد کہ دولت خان ذریات توابع
 اورا امان دادہ اموالش بقلم آورده بسپاہیان اردوی ظفر قرین قسمت نمایند و خواجہ میر میران صدر بجا قلمت و
 حراست اہل و عیال اوتعین شد چون قلعہ تبصرت اولیای دولت فردوس مکانی در آمد علی خان بلازمست
 آمدہ مقداری اشرفی برسم پیشکش آورد و آخر روز خیل خانہ و حرہای خود را جمع نمودہ با جمعیتش از قلعہ بیرون آمد و سیاہ
 از و مردم را میراندند و تمامی آن جمع را بخانہ خواجہ میر میران برہہ بمشارالینہ سپردند و دیگر حضرت اعلی ہر انجام ضبط قلعہ
 فرمودہ امیر سلطان جنید برلاس و امیر محمد کو کلتاس و امیر احمدی بردانچی و امیر عبدالعزیز و امیر محمد علی جنگنک امیر قتلوق قدم
 و چندی دیگر از امر اجبت اموالیکہ در قلعہ بود گذاشتند و چون معلوم شد کہ غازی خان در قلعہ بلوت نبود بہت
 رایات جلال از غازیخان در حرکت آمدہ دولت خان و علیخان و اسمعیل خان و جمعی دیگر از اجتماعت عمد شکن
 مقید ساختہ حکم شد کہ در قلعہ بلوت کہ مستحکم ترین قلاع آن نواحی ست نگاہدارند و در اثنای راہ دولت خان و رعیت
 حیات سپرد و بعد از آن حضرت فردوس مکانی بارادہ تفحص تحبس بدست آوردن غازی خان و بنہ اسے
 اعمالش رسانیدن کوچ کردہ راہ ناہوار طی فرمودہ در وامن دون کہ تو بہت بس بزرگ و داخل سوالک بہت
 نزول جلال از زانی داشتند تروی بیگ با جمعی تعیین فرمودند کہ آن کوہ و ہامون را جست و جوی وانی نمودہ آن گراہ

بدست آورد چون آن برگشته روزگار از بیم جان در کوه و بیابان نهاد بجای دور بدر رفته بود بدست در نیامد
 و بعد از قطع یکدوم منزل از دون شاه عماد الدین شیرازی بیایه سر نصرت مصیر آمده و عراض ارمیجان و در مشرفان
 و مولانا محمد ندیب که در سلک امراء و فضلاء لشکر سلطان ابراهیم منتظم بودند مشتمل بر تحریص آمدن و اظهار دولتخواهی
 غائبانه بعضی ساینده و حضرت فردوس کلانی یکی از قاصدان شاه عماد الدین را منشور عنایت و محبت فرمود
 بجانب ایشان خدمت نمودند و ازین منزل جهت فقر و درویشان و طلبه علم بلخ مبلغی نقد و جنس مصحوب
 امیر باقی شغاول که بجای دولت دیالپور سرافرازی یافته بود ارسال فرموده بکابل نیز جهت فرزندان او و توابع و سایر
 منتظران از امتعه و نقد سوغاتها فرستادند درین منازل بر نادلان و قزاقان لشکر منصوره در کوه در آمده
 بسیاری از قلاع و مواضع را تسخیر نموده غنیمت بیشمار بار دومی نظرفرین آوردند و از آنجا بدو منزل قریب سهند
 انتقال اردوی نظرفرما ل وقوع یافت و از سهند بدو منزل اردوی منصوره بجوالی قضیه تنور رسید در کنار رود کهنک
 نزول شد چون از آنجا لوای نظرفرما انجام بجوالی سامانه و سنام افراخته شد به لشکران معروف و ضد داشتند که سلطان ابراهیم
 خبر توجیه ایات عالی اجتماع کرده از لواحق دہلی که بعد از شکست عالم خان آنجا متمکن بوده است کوچ کرده نزدیکتر
 آمده است فرمان سلیمانی صادر شد که امیر کتیبگ بجوالی اردوی سلطان ابراهیم رفته کیفیت آن لشکر را
 بدانچه مقدور شد با شد تحقیق نموده بزودی باز آمده بر همین اسلوب مومن علی آنکه بتفحص و تحقیق لشکر حمیدخان
 خاصه جنیل سلطان ابراهیم که از حصار فیروزه جمعیت کرده می آمده است متوجه شد و در قضیه انباله هر دو فرستاده
 معاودت نموده خصوصیات راه و کیفیات احوال مخالفان و پیش آمدن ایشان بعضی رسانیدن درین
 منزل بین افغان که بعد از بغی وارد در مقام اطاعت و انقیاد و آمده بود امان یافته بغیر بساط بوس مستعد
 گشت چون برای کشور کشای شاهنشاهی واضح شد که حمیدخان از حصار فیروزه دوسه منزل پیشتر آمده حکم
 شد که شاهزاده محمد یون میرزا خوش غریمت بجانب مشارالیه در حرکت آورده امیر خواجه کلان بیگ و امیر
 سلطان محمد ولد دی و امیر ولی خان و امیر عبدالعزیز و امیر علی محمد خنک و امیر شاه منصور بر لاس و امیر محبت علی ولد
 میرخلیفه و بعضی دیگر از اچکیان و یکبار در رکاب نظرفرما شهاب شاهزاده عالی - مقدار روان شدند و بطریق ایفان
 قطع مسافت نموده چون قریب بلشکر مخالفان رسید و ولایت نفر سوار انتخابی از موده مقدمه بحسب
 ساخته برسم قراولی بیشتر تعیین فرمودند اول مقدمه شاهزاده که قریب لشکر غنیمت میرسد بمقدمه لشکر ایشان مقابله
 نموده متقدمین بقتال اشتغال بنمایند تا آنکه فوج شاهزاده عالمیان میرسد و فوج اعدا نیز پیدای شود و آتش کارزار
 بلند شده از طرفین بهم در آمیختند یکبار صرصر فتح و نظرفرما و موکب منصوره و زبیده از مخالفان بر آورده فرقه افغان
 منهدم گردانید قریب دویست نفر از آن مخالفان را کشته جمعی دیگر بقتال رسیدند و اگر چه بود و پاه عدو

بجانب

بقوت عاویذ تسلیم رایت شاهنشاهی بر بود چون در صرصه و فتحنامه را میرک مغول در همان منزل که شاهزاده کامگار رخصت شده بود با هشت زنجیر نیک از دها پیکر و جماعت اسیران انکار فاغنه و سرهای سرداران استسعا و یافته رسانید اسیران را حسب الحکم استاد علی قلی تسلیم نمودند که نشانه توب و هدفت تفنگ گزاف و سردکار حصار فیروزه و مضامین جمع یک گز و نقد در وجه جلدوی شاهزاده عالی مقدار رحمت شد بعد از آن سپاه ظفر تاه بدو منزل از شاه آبا و کنتار آب چون نزول اجلال نمود تو او را اخبار سلطان ابراهیم و بالشکرگران سنگ باهنگ خار به و متاثر آمدن او اطلاع یافته دو منزل دیگر از آن مقام قطع نموده بود که حیدر قلی ملازم خواجه کلان بیگ که حسب الحکم بزبان گیری رفته بود باز آمده بعرض اشرف رسانید که او و خان جمعی از ابراهیم سلطان ابراهیم باج کشش هزار سوار از آب چون گذشته از اردوی سلطان ابراهیم سه چهار گروه دو گذشته اند جهت قطع و قطع آن جمیع سپه مندی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سلطان جنید پیراک و شاه حسین و امیر قلقلی قدم و امیر بونس علی و امیر عبدالقد کتاب و اردو امیر محمدی پروانچی و امیر کتبیگ مظهر گشتند و این دلاوران شجاعت شعار از آب چون گذشته بناگاه بر سر سپاه دشمن رسیدند و آنجا در مقابل آمدند آنچه مقدار ایشان بود در درونگی و ترود و پایداری تقصیر نکردند اما در ساعت شیردلان سپاه خاقانی آن قوم را از پیش برداشته جمعی را بقتل رسانیدند طبیعت چوشه را بخت یا در باشد دولت بود هر پادشاهش را بود روز و غامخ و ظفر چاکر و برخی را امیر ساخته و سپاهیان کینه گذار در پی دشمن افتاده آن گروه را امیر اندزد و میدویند بقیه سیف بنار حیل جان سلامت بروند و بار دوی سلطان ابراهیم رفته غوغای عظیم در معسکر مشا را لید انداختند و چند سردار را با جمعی از اسیران دیگر و زنجیر نیک بیایه سر نصرت مصیر در معرطن عرض داشتند و بنا بر سیاست خاقانی و بهیبت فرمائی فرمان قتل آن جماعت صدر ریافت و چون از این مقام کوچ شد حسب فرمان واجب الاذمان جو نغار و خول تمام راست کرده بنظر حضرت علی در آوردند و با استشاره رای صواب نمائی نطل اتوی فرمان شد که تمامی سپاه اتهام نموده از ابراهیم سازند چنانچه هشتصد ارا به در یک روز کمل شد و استاد علی قلی را حکم فرمودند که بدستور تو بخانه روم ارا بهارا زنجیر و خام کا و که بصورت ارتجعی ساخته اند بیکدیگر اتصال داده در میان هر دو ارا به شش هفت تو بره تعبیه نمایند تا تفنگ اندازان بر روز معرکه در پناه ارا به و تو بره بفراخت تفنگ توانند انداختند و پیش روز در یک منزل جهت تکمیل این ادوات مقام شد بعد از آن تمامی دو لشکر امان تدبیر طریق خار به کرده باین قلت ما سپاهی بان کثرت را مضمون آیه کریمه *كَمْ مَرَفِیْتُمْ قَلِیْلَةً عَلَیْتُمْ فَكُنْتُمْ كَثِیْرًا بِإِذْنِ اللّٰهِ* و صفحہ باطن نقش بسته قرار دادند که کوچ کرده شهر پانی پت را در عقب لشکر گذاشته نزول نمایند و صف ارا به

پیش سپاه داشته پناه سازند سوار و پیاده و در پس ارا به تیر و تفنگ مقابل نمایند و دیگر سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته بدافع و مجاوله قیام نمایند و اگر زوری از غنیمت رسد باز بعقب ارا به معاونت کنند و چنانچه سلاح جمادی الاخر ببلده پانی پت در شش کره می لشکر مخالفان نزول اجلال واقع شد عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک سوار و یک هزار فیل و عدد لشکر سلیمانی پانزده هزار سوار و پیاده تخمین نموده بودند چون در پانی پت اقامت شد اندک اندک سپاهیان بکنار اردوی مخالف رفته و با بسیاری از لشکر ایشان جنگ کرده غالب می آمدند سه هر شهی را که بود لطف الهی یا وره که جهان پر شود از لشکر بدگیش چه پاک بود در دوش از نصرت ایزد جوشن بود بر فرق وی از لطف الهی متغیر به زمان زمان سرهای مخالفان را آویزه قرآک ساخته بارود و ظرف قرین می آوردند با وجود آنکه دست بر وجه و سلیمانی بر ایشان مکرر واقع شده بود از جانب ایشان حرکتی ظاهر نمی شد و امریکه دلالت بر پیش آمدن یا عقب رفتن ایشان نماید و منگشت آنچه بعضی امرای هندی که داخل دولتخواهان شده بودند جهت رفع آن کشاکش بشیخون بردن مصلحت دیدند و این سخن پسند رای جهان آرا می گردید چنانچه سعادت نشان مهدی خواجه و محمد سلیمان میرزا و عادل سلطان شمس بیگ کوکلتاس و شاه امیر حسین و امیر سلطان جنید برلاس و امیر محب علی میرخلیفه و امیر ولی خازن امیر محمد بخشی و جان بیگ و امیر قراقوزی با پنج شش هزار سوار متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند اتفاقاً تریب صبح بارودی مخالفان رفته درون لشکر آورده داد مردانگی دادند و بعضی در حوالی اردو دست برد بلیغ نموده بسیاری از آن مردم را بدرجه بلاکت رسانیده همه بسلاک برآمد و هیچ یک از دولتخواهان آسیبی نرسیده غنیمت نیز برانگنده شده ثبات قدم نمود و القصه روز جمعه ششم حین آنکه سندان کور دست اجل گریبان حال سلطان ابراهیم گرفته مع افواج بمقابل جنود قابض المقصود بادشاهی آورده جنود مجنده خاقانی چون سردوین بلباس آهنین آراسته و زیور فتح و ظفر آراسته ثبات در میدان جلاد استوار کرده اعلام نصرت برافراخت و حضرت سلیمان بنفس نفیس خود چون روح در قلب متمکن شد و مقدمه و همینه و میسر به ترتیب پسندیده مستعد قتال و جدال ساخت چون طرفین متقارب گشته یکدیگر را بدیده محاسبت مشاهده کردند فرمان تضا جریان غراصداریافت که از جانب جو تغار امیر قراقورچی و امیر شیخ علی و امیر علی ابوالنخعی نیز و شیخ جلال و از جانب برانغار ولی قزل و بابا قشقه با تمامی جماعت مغول مجموع دو دفعه شده از عقب سپاه مخالف محاربه اشتغال نمایند و از مقابل امرای برانغار چون غارتام و از فوج خاصه امیر محمدی کوکلتاس و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر احمدی پروانچی و امیر عبدالمد که تابدار بمقابله در آیند چون مخالفان بجانب برانغار بیشتر توجه نموده بودند امیر عبدالغزیر را که طرح گذاشته بودند فرمان شد که بمردود و چون آن شیران همیشه کارزار خصمت یکبار یافتند مرکب سبک خیز را در جولان آورده از پیش و پس معین و بسیار آشنان سهام

خون آشام روان کردند که اجساد و مخالفان بر بر آورده نزدیک بود که بمرافقت طيورار و احشاشان پرواز بعالم دیگر
 نمایند اما چون بمقراض سیوت و وزمانه آن پروبال قلم همیشه احتمال طیران منفی بود سرمای سرکشان بگزهای گران
 نرم گردید و بازار ابل در صفت اعدا گرم ۵ چنان خون روان شد بدشت نبرد که چون سیل بروی جای مرد
 نسیمی که آید سحران مقام و بدبوی خون جگر در شام و آخر الامر بین فضل الهی و عون لطف نامتناهی و شمشان
 تباہ کار سیاہ روزگار مغلوب و مہمور گردید مورودی چند کہ نیم کشتی مجروح سردر بیابان نهاد و امیدوار شدند
 طعمه زراغ و زعمن گردیدند سلطان ابراہیم را در ویرانہ ناستناختہ با جمعی از نزد یکانش بی تیغ خونریز ہلاک کردند عاقبت
 شناختہ ہر ش را بدرگاہ سلاطین پناہ آوردند قریب بیچ شش ہزار سپاہی نزدیک سلطان ابراہیم در یک
 موضع بقتل رسیدہ بودند و در تمامی معرکہ چندین ہزار کس شربت ہمت چشیدند و حضرت علی الحدید الدے
 ہدانا لہذا بزبان ستائش بیان آورده لوامی محامد نیردانی برافراخت و ہمہ در روز اول قتلنامہ بجانب بلاد
 ولایت فرستادہ ہذا الملک دہلی نہضت فرمود و آن خیر البلاد البطلوع التورشاہد شاہی منور گردانید و
 جمعہ بروی منابر و مساجد جامع خطبہ و دولت و سلطنت بنام نامی و اسم سامی آن سرور و صاحبقرانی خواندہ
 فرمان سعادت نشان شرف نفاذ یافت کہ شاہزادہ عالمیان محمد ہمایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر محمد
 کوکلتاش و امیر نویس علی و امیر شاہ منصور بلاس و جمعی دیگر بطریق الیغار بجانب اگرہ رفتہ القادر القصر نمایند
 و خزائن اسرار القصر عوام و خواص مخفیہ را دارند و متعاقب ایشان آنحضرت نیز عنان غریت بجانب اگرہ
 معطوف داشتہ در آن بلکہ نزل اجلال فرمودند بہر یک از ستندان پایہ خلافت جوہلی مناسب حال
 قسمت نمودند و دست دریا نشان گوہر نشان شیش خزان برکشادہ ہفتاد لک بشاہزادہ عالمیان
 محمد ہمایون میرزا انعام فرمودہ امرار بہر یک دولت و شہت لک و پنج لک علی تفاوت در جاتہم از روی قسمت
 مرحمت شدہ کسی کو بمیدان کند جان نثار ہر روز کن از روی احسان نثار ہر اگر چند باشد جاہ دار مرد
 چو بی برگ باشد بخوبی نبرد و تمامی یک جوانان و ساتر ملازمان العمامت کلی از نقود و خزائن قسمت یافتند
 جمع افراد اکابر و سادات و مشائخ و طلبہ علم و اخام و تجار و اہل بازار و اسافل و انالی ہر یک از ضعیفی
 کامل و شہتی شامل رسید و بہت مستورات حرم عصمت جوہر نفیسہ واقمشہ تا درہ و زر سرخ و سفید سوغات
 تعیین یافت و برای اتمام مغنیان درگاہ و منتظران عواطف شہنشاہی نسیم قند و خراسان و عراق و کاشغر
 انعامات فرستادند و یک مخطیہ و دینہ مقدسہ و مزارات متبرکہ نذر با ارسال داشتند و تمامی متوطنان
 کابل و حسب و بدخشان کہ مردم آنجا نبرد و درع امتیاز دارند ہر فرد از مرد و زن یک شاہ رخی انعام شد
 و بہت رسانیدن و قسمت کردن آن مردم متدین بلعین شد و بہت رساندن بدرگاہ سلیمان فی تیغ نفسی ماند کہ از

غنای هندوستان بهره نیافت و چون خاطر شریف اقدس بر ترقی حال امالی بقاع و تالیف قلوب ارباب
 قلاع بغایت متوجیه بود فرامین استقامت با طرف جوانب ابلاغ یافت اما بنا بر عدم موافقت بخت گشتگان
 هندی چنان متوجش و متمسک بودند که سالفقا بر متابعت انبیا نینمودند و جنگها و کوهها گرنخیه راه او باری پیوند
 و متحصنان قلاع در دولت بر روی خویشین بسته اسباب قلعه داری همیا میساختند و غیر حصار دلی و اگره
 که بقدم شریف پادشاهی فتح یافت دیگر در تمامی قلاع اساس مخالفت استوار بود و بنای معاشرت برقرار
 حصار سنبل را قاسم سنبل داشت و در قلعه بیانه نظام خان بود و حصار الورا از ولایت سیوات حسن خان
 سیواتی محکم ساخته و حصار گوالیر را بتا آرخان سازنگ استحکام داده بود و در پری را حسن خان نوخانی و اماوه
 قطب خان و کاپلی را عالم خان محافظت مینمودند بلده قنوج و سائر بلاد آنجا نسیب گناب در تصرف افغانان
 باغی بودند در زمان سلطان ابراهیم نیر اطاعت نمیکردند بعد از ارتفاع آفتاب دولت سلیمانی و اسخاط
 لوای افغانی بسیار از ولایت دیگران نیز قابض شده و ولد بهار خان را بابر شاه بر داشته سلطان محمد ش
 لقب کرده نصیر خان نوخانی و معروف خرملی و بسیار دیگر از بزرگان افغانان بدو بیعت کرده خیال فاسد
 میکردند و عدم اطاعت چنان شیوع یافته بود که قصبه جهاون که بست کرومی اگره است مرغوب نامی غلام
 سلطان ابراهیم استحکام داده اطاعت نمیکرد اتفاقاً در آن سال حرارت هند در مرتبه طغیان کرده بود که بسیار
 از خلق این دیار بملاکت رسیدند بنا بر آن چند گاه حضرت ظل الهی در دارالامان اگره عساکر حضرت اثر آسایش
 داده و در سایه عاطفت شاهنشاهی پرورده چون استیلائی حرارت هواری در نقصان آورد و تنزادها که
 سموم مثال نبساتم اعتدال بر سات مبدل گشت و نفسی ازین هوای روح افزاینه گذشت امرای ناماد اجبت
 فتح ممالک بلاد و قلاع بهر طرف از ولایت متوجش شدند و بادی متوجج ابواب معصوم مفتوح گردید و است عتای
 الهی بر مفارق کار گزاران دولت پادشاهی چنان ارتفاع یافت که تمامی گرنخیکان در افتاده و امید گشتگان
 دل بجزدی نهاده را در تحت انوار فضل و امتنان و ظل استار عفو و احسان در آورده هر کس را که بهر طرف رفته
 بود بسایه یافت پناه خردی باز آورده فیروز خان و سازنگ خان و شیخ بایزید بابر و مصطفی قرملی و شیخ حب
 و جمعی دیگر از امرای افغانه روی اطاعت بدرگاه سپهر اشتباه نهاده بعلوفه و جاگیرهای لائق سرفراز شدند
 شیخ کمورن با تمامی ترکشندان میان دو آب از راه صدق و صواب بدرگاه معلی مشتافت و اخلاص شهنش
 آمد و زر مراه امرای ذوی الاقدار اختصاص یافت و چون خاطر اقدس از انعام خزان موفوره فارغ گشت
 توجه عالی بر قسمت پرگنات و سرکارهای جمور گماشته هر یکی از ممالک محروسه را یکی از سلاطین نامدار و امرای
 کاسکار نامزد فرمود و ولایت سنبل در مواجب شاهزاده عالمیان محمد بایون میزما مقرر شد درین اثنا عرض

التجاسی قاسم سبلی بدرگاه خلاق پناه آمده بعضی سید که بمن حرام خوار که از محسب پادشاه گریخته بآن نواسه
رفته بود جمعیت کرده حصار سبلی را محاصره نموده است فرمان پادشاهی صدور یافت که کتبه بیک ملا قاسم
برادر بایا قشقه سخل مع برادران مولانا آفاق و شیخ گمورن بآن کس بنزدان میان دو آب و امیر سبلی و بیک
ایلغار کرده بر سر آن گروه روندنی الحال امر حسب فرمان توجه نموده بگذشتن آب گنگ مشغول میشوند و ملک
قاسم مع اخوان از باقی عساکر نصرت نشان سبقت کرده قریب صد و پنجاه نفر نماز پیشین بسبلی میرسند
و بمن نیز سیال کرده در مقابل می آمد و ملک قاسم بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید و بطرفه العین
مخالف را از پیش بر میدارد و فتح میکند و قتل عظیم نموده چند زخمی فیصل و اسپان و اموال بدست می آرد و
صیاح روز دیگر که باقی آن امر بسبلی میرسد قاسم سبلی از محاصره خلاصی یافته و صحبت امر اشتافته
بساط منت داری و فرمانبرداری میگردد اندام سپردن حصار را با مرز و فردا انداخته هر روز بهانه موقوف
میداد و امر بتدبیر کار پرداخت روزی قاسم را شیخ گمورن مجلس امر آورده سپاهیان نصرت نشان بجز
محاصر در می آیند و قاسم را با متعلقانش بیایه سر سلیمانی میفرستند و در بین ایام جمعی به تخییر بیان تعیین شدند
و آنجا نظام خان بود که قبول حکم را بملتسانیکه حصول آن نظر بحالت و استعداد او و محال بود موقوف داشت
و همدرین محل رانا سنگا که از راجهای عظیم الشان هند است از مقام خود خروج نمود و حصار کیدار که حسن ولد
مکن آنجا متمکن بود محاصره کرده آغاز فتنه و فساد بنیاد سرکشی عناد نموده بانگ و قتی حسن ولد مکن عهد گرفت
حصار کیدار را بوی داده و در وقت حکم شد که امیر سلطان جنید برلاس و عادل سلطان و امیر محمد کوکلتاس
و امیر شاه منصور برلاس و جمعی کثیر از سلاطین ملوک نامدار حصار دیو پور را از محمد زیتون گرفته و با امیر سلطان جنید
برلاس سپرده بر سر نظام خان حصار بیان بردند و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد تقدیم
رسانیدند و بعد از تعیین افواج قاهره بلبیاری از امرای صاحب ای فرمان شد که میان سریر خلافت
مجمع شوند و بعد از اجتماع این طوائف و انعقاد مجلس کنکایش و شورت فرمودند که با عیان نوخاسه
قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده در مقام فسادند و رانا سنگا حصار کیدار را گرفته از جانب دیگر در
سرکشی و عناد دست بآرد و برسات که مانع از تحال بود روی در قلت نهاده است یکی از جانبین نصرت داشت
چون قوت رانا سنگا معلوم نبود و طغیاننش بنوعیکه آخر ظاهر شد اول دو سه و اوایل مشورت بعضی سانیند که
رانا سنگا ازین ولایت دورست و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد و دفع نوحانیا نرا که بغایت نزدیک اند منعم
نمودن النسب و ایقین مینماید حضرت اعلی تصویب رای امر فرمودند و مقرر شد که آنحضرت بنفس نفیس بعزیت
شرق و دفع مخالفان شرقی اقدام فرماید و درین محل حضرت شهریار کامگار محمد بایون میرزا بعضی رسانید که اگر

رای جهانگیرشاهی حضرت اقتضا نموده این خدمت را بعهده بنده مقرر ساز و امید چنانست که با اعتقاد بازوس
 دولت بادشاهی دفع آن مخالفان را غایت امداد حضرت ظل الهی بسند باشد بمعنی بغایت پسندیده خاطر
 اقدس گردید و مقرر شد که امرای محبت فتح دهلوی و پورنشین بودند و در کابل شاهزاده کامیاب بجانب شرق توجه
 نمایند رسیدن سید محمدی خواجه محمد سلطان میرزا را بالشکر که بفتح انا و تعیین بودند نیز متابعت شاهزاده عالمیان
 تعیین یافتند و آنحضرت این امر را در مقام جلیس از مضامین آنکه جمع نمودند و چند روز در آن مقام جهت اجتماع
 سلاطین مذکوره توقف فرموده متوجه شرق گشت و کثیر تمام آن ولایت و بلاد فرموده بدار اسپر در جوپور نزول اقبال
 ارزانی داشت درین اثنا رانا سانکا قوت گرفته باغواهی حسین خان میواتی و دیگر اشرار آندیا را سوجه ولایت با دست
 شد نظام خان حاکم بیانه از شرارت او ملاحظه نموده عراض التماس بدرگاه ارسال داشت چون نسبت اسلام موسوم
 بود و عدم اطاعت او بارانا سانکا معلوم شد میر سید رفیع الدین محدث صفونی که از مقتدای علمای وقت بود
 شفیق او گشته قلعه بیانه را تسلیم بندگان درگاه نموده نظام خان را بسعادت پایبوس سلیمانی آورده و در باره او
 الطاف بی اندازه بظهور رسید و درین وقت تارا خان سارنگ خانی که قبض قلعه گوالیر بود چون دید که رانا سانکا
 قلعه کیدار گرفته قریب بیانه رسید و چندی از رایان و راجها و زمینداران گوالیر بعضی از مسلمانان اتفاق نموده
 در مقام گرفتن قلعه گوالیر شده اند و تارا خان از شور و فغان ایشان به تنگ آمده بکسلیم گوالیر راضی شده قاصد
 بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقانی خواجه رحیم داد را سرخیل جمع خراسان و هندوی ساخته و سحر و جادو را بنا
 سبقت خدمت ترقی داده همراه مشارالیه بکومت گوالیر نامزد فرموده مولانا آفاق و شیخ کمورن نیز بکومت امداد
 ایشان تعیین یافتند چون آنجماعت بگوالیر رسید رای تارا خان منقلب شده اظهار عدم اطاعت میکند درین اثنا
 شیخ محمد غوث که احوال او درین کتاب علل مذکورست و در مقام دولتخواهی آمده با فوج قاهر اعلام داشت
 که لائق دولت آنست که بهانه ساخته معدودی چند از عسکر فروری اثر قلعه درآمده مقصود حاصل نمایند و چون
 شیخ مذکور در علم دعوت اسما اعظم الهی کامل بود ظاهر ارباب فتح قلعه با ستم او اسما را شد دعوت نموده تعیین که
 تیر و عایش مهدت اجابت رسیده باشد بهر تقدیر خواه بتدبیر عقل دورانیش و اقبال روز افزون بادشاهی
 خواه بدعای آن در رویش صفا کیش چون این امر ایتنا رخان پیغام میکنند که مقصود از آمدن عساکر نامدار رفیع
 فساد کفار بود به تخریب حصار و بنا بر خوف شیخون ایشان در خاطر میر رسید که جمعی بلکه معدودی بحصار درآمده بانی
 لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود همه اتفاق نموده بیرون بر ایم و موافقت یکدیگر اطفای ناره
 اهل خلاف نایم بمعنی رانا تارا خان بعد از مبالغه بسیار قبول نموده خواجه رحیم داد را بانکه مردم بحصار راه داده
 و خواجه مشارالیه درآمده چندی را نیز در یک دروازه حصار میگذازد که در شب وقت یافته دروازه را بکشتند که مردم

بیرون نیز بفرایغ خاطر در آیند و ایشان شب دروازه کشاده لشکر را در آورند و تا تارخان را در داون حصار
 بی اختیار ساخته خواهی نخواهی حصار را از قبضه اقتدار او بر آورده و مشارالیه قلعه را بخواجه رحیم و سپرده پناه بحصار
 حصانت شعار و حمایت بدولت و شوکت روز افزون برده است و محمد زیتون نیز بی اختیار قلعه و هولپور
 پیشکش نموده بقبول آستان ملک ایشان سرفراز شده است گیتی بفرود دولت فرمانده جهان شد همچو
 عرصه ارم و روضه جهان به از هر طرف رسید با و فرود ظفر در هر مکان شنید روان نغز امان به آفتاب
 چون راناسانگان بحد و بیان رسید بنیاد دست اندازی مالک سحر بادشاهی نمود و استیلا می خروج کثرت
 جمعیت از روز بروز زیاد شد و حضرت جهانگیر با قلیلی لاسپاه در و سلطنت با گره بود باقی عساکر
 منصوره را بهر جانب تعیین فرموده بودند قتال واجب الاثمثال در طلب شاهزاده محمد با یون میرزا بولایت
 شرق مشرف صدور یافت که دارالملک جوینور را بعضی از امرای سرداران سپرده خود بطریق سرعت حرکت
 نمایند در زمانی که شاهزاده کامگار بر مخالفان شرقی نصرت یافته و مالک جوینور تصرف نموده بود فرمان سعادت
 نشان میرسد و بحقیقت حال مطلع میشود درین وقت خبر نصیر خان میرسد که اراده گذشتن از آب گنگ و فرار
 نمودن از قانی پور و شاهزاده عالمیان عنان غرمت با نظرات معلوف داشته نصیر خان را از غازی پور راه
 فرار سد و نموده و ادب بلخ فرموده خیر آباد و بهار را بغارت و تاساج زیر و زبر کرده لوای دولت بجانب جوینور
 متحرک میسازد حسب حکم بادشاهی خواجه امیر شاه حسین و امیر جنید بر لاس حکومت جوینور نصب فرمودند و متوجه درگاه
 سلیمان شدند شاهزاده جوان بخت بنا بر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان عالم کاپی را که از عظمای دولت افغان
 بود خواه بصلح خواه بجنگ ضروری دانست راه عسکر منصوره را بکاپی انداخته با استیلا ی آثار خوف عساکر عالم خان را
 در سلک سائر بندگان درگاه در آورده و در کاب نظر انقباض خویش بلا زست حضرت آورده بنوازشات
 خسروانه بلندی یافت و در همین روز قدوة الاعظم والا کابر خواجه دوست نهادند از کابل بخدمت رسید
 چون استعداد لشکر ظفر اثر بدفع راناسانگان در میان بود حکم شد که نوجوانه را سراسر خام وانی داده بنظر کیمیا اثر در
 آند و استاد علی قلی بلوازم آن خدمت آنچنان پرداخت که مورد الطاف موفور گشت روز دیگر به نیت جهانگیر
 راناسانگان ساعات عظمت در سواد بلده اگر منصوب مرفوع گردید درین منزل خبر استیلا به لشکر کفار متواتر
 آمده بوضوح پیوست که بالشکر از مور و بلخ بیشتر قریب بیان رسید درین منزل بجیت جماع عساکر توقف
 فرموده سزا و لان تعیین شدند تا مجاهدان را جمع آورده طبل ارتحال و غلغله در شش جهت افکند و خروش
 تقار و تغییر بر چرخ اشر بر آمد و بعد از قطع مشافعی در حوالی مقصد مندا کز نزول جلال واقع شد روز دیگر به مقصد
 امر اصحاب تدبیر و نواحی کول سیکری که الحال بفتح پور مشهورست نصب خيام و اقبال فرموده قراولان تعیین

شدند یک دفعه از عبور احد بقصبة بسا و خبر رسید که چنین منزل بمنزل از مرز نزول غنیم اخبار تحقیق می آوردند تا آنکه
 بمقابل سپاه ظفر پناه آمده بمفاصله دوسه کوه نزول نمودند و حضرت فرمودس مکانی امرای ذوی الاقدار و سائر
 اهل و اعتبار بل بیشتر می از احاد الناس فرایم طلبید مجلس کنکاش منتقد ساختند برای اکثر مردم بر آن رفت که بعضی
 از قلاع را استحکام داده آنحضرت بنفس نفیس با اکثر از سپاه بولایت پنجاب تشریف برزد و منتظر لطیفه غیبی باشند
 و حضرت کثورتانی سخن پرس شنیده بعد از تامل بسیار زبان گویند شایسته بر آورد که بادشاهان اسلام
 که در اطراف و اکناف عالم اند چه گویند و ما را بچه زبان یاد کنند قطع نظر از گفت و گوی و طعن ملامت اهل
 و بیافرید از عرصه قیامت بشقیع روز محشر چه عذر تو انم گفت که اینچنین مملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده
 و خلق کثیر را که بنزدیک ملت ما بودند قبیل رسانیده خود را صاحب نعمت و ولایت ساخته باشم و امروز از پیش
 اینچنین کافری غرانا کرده اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیآورده راه بازگشت بجویم تا از دست این کفار بر حق
 این دیار چه رسد جهات وقت آنست که دل بر شهادت باید نهاد چه جان آخر از تن ضرورت رود
 همان به که باری بغزت رسد پس انجام گیتی همین است و بس که نامی به نیکی بماند پس به و ندای الجهاد و الجهاد
 در داد و از تاثیر اخرف بجد جانسوز آتش در نهاد همه افتاد همه زبان بسمعنا و اطین گشوده گفتند که ای قبله
 ملا و جانهای فدا باد هر چه فرمائی فرمان ترا مطیع و منقادیم عاقبت بر قرار داد یکدی و یکدی و تو مصحت مجید
 در میان آوردند و تقسیم کلام ربانی مورد از و یاد اعتماد شد رند و تکیه بر لطف خداوندی کرده قلب جناح
 و عین و بسیار ترتیب داده بغایت فاشه استمداد فتح و نصرت جسته قدم در میدان و جا هد و فی سبیل الله
 نهادند و شیران بشیبه جلادت و دلیران معرکه شجاعت آنچنان به بخت سرور مجاریه مینمودند که گویا هنگام بخت
 نه هنگام رزم علی مخصوص شاهزاده عالمیان محمد هایدون مرزاد او مردانگی داده و مدفعات در افواج کفار آورده
 ترودات عظیم بجا آورده حق سبحانه تعالی فتح و نصرت نصیب بادشاه اسلام کرد و کفار را مغلوب منکوب
 ساخت و تعیین که لشکر غیبی مد لشکر اسلام بوده است و درین معرکه حسن خان میواتی که طریق ارتداد و زریه
 بان کافر موافقت نموده بود با وجود سی هزار سوارش که خاصه او بر روی آورید که مردم لشکر خودش در جا
 انداخته میگردد و ازین فتح غیبی حضرت ظل الهی سربجده شکر آورده لوای جمع خداوندی برافراخت فتحنا مجت
 با طراف و اکناف ولایت صادر فرمودند از تنخیر مالک هندوستان با کل خاطر اشرف جمع شد روز
 بروز بسامان مملکت پرداخته هندوستان از جنس خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند و در تانچ
 سبع و ثلثین و ستمانه بحری مرضی بر ذات بابر کات بابر بادشاه دین پناه طاری گشت و در نیم جمید الا
 سنده کور از محنت مرای انس بعالم قدس شتافت ایام سلطنت این شهر با گیتی مداری دشت سال

بو و ازین جملہ در ہندوستان پنج سال در سن دوازده سلطنت رسید و در پناہ سالگی جہانزاد پروردگار و در ہندوستان
 آسمان را کہ بجز جو رہنما شد نہری و کارش اینست کہ ہر لحظہ کند خون جگری و لالہ را تا نذرتاج شرف تا نکند
 پایمال اجل از جو رہنما جو رہی و از ان سرد آمد این کاخ و لاویزہ کہ چون جا گرم کردی گویدت خیر و فلک را شدہ
 غیر از جہان نیست و فاد طینت آن بی وفا نیست و بعضی از خصوصیات احوال این بادشاہ جہان پناہ از
 غرائب امورست از جملہ ہوزہ و پاشندہ برکنگر ہای قلعہ جتہ جتہ میدویدند و گاہ دو آدمی را در بغل گرفتہ
 از کنگرہ بکنگرہ میستند خلی اخترع کردہ اند کہ آنرا خطہ بابری می نامیدہ بودند آن خطہ مصحف کتابت میکردند و
 بکہ سیفرستا و نذ شع فارسی و ترکے خوب میگفتند و تربیت فضلا و علما بسیار مینمود و کتابی در کلام فتنہ
 حنفی بزبان ترکے بنظم در آورده کہ مبین نام کردہ اند و رسائل عروض ایشان مشہورست و وقائع خوراک ترکے
 نوشتہ داد و مضاحت دادہ اند و ذکر سلطنت خان سعید ہمایون بادشاہ بن بابر بادشاہ
 چون در اصطلاح این سلسلہ عالیہ آن بادشاہ جہان پناہ را بخت آشیانی مذکور ساختہ اند این ضعیف نیز از
 نام نامی آن بادشاہ کا مگار بخت آشیانی تعبیر مینماید القصد چون فرودس مکانی بابر بادشاہ در آگرہ از جہان
 فانی بہشت جاودانی خرامیدند در ان ایام پدر مؤلف تاریخ محمد مقیم ہروی در زمرہ ملازمان فرودس مکانی
 بابر بادشاہ انتظام داشت و بخدمت دیوانی بیوتات سرافراز بود چون امیر نظام الدین علی خلیفہ کہ مدار
 کار خانہ سلطنت بر بود از شاہزادہ جوان بخت ہمایون محمد مرزا بواسطہ بعضی امور کہ در سعادت و نیا واقع
 میشو دیم و ہر اس داشت سلطنت ایشان اصغی نمیشد و ہر گاہ سلطنت پس بزرگ راضی بنیاست بہ پسران خورد کے
 راضی خواہد بود و چون ہمدی خواجہ داماد حضرت فرودس مکانی جوان سخی باذل بود بامیر خلیفہ رابطہ بخت
 داشت و امیر خلیفہ قرار داد کہ او را سلطنت بر دارد و این سخن در میان مردم شہرت کرد ہمکنار اسلام ہمد
 خواجہ میرفتند و او نیز اسمعنی را در یافتہ بادشاہانہ سلوک کردن گرفت اتفاقا میر خلیفہ ملاقات ہمدی خواجہ
 رفتہ بود و او در غرگاہی بود غیر میر خلیفہ و پدر مؤلف محمد مقیم و ہمدی خواجہ کسی در ان خرگاہ نبود چون میر خلیفہ
 لفظ نشست حضرت فرودس مکانی در استمداد مرض میر خلیفہ اطلبیدند و چون میر خلیفہ از خرگاہ ہمدی خواجہ بیرون
 خواجہ تا خرگاہ متابعت نمودہ در میان استاہند پدر مؤلف از ملاحظہ ادب او در عقب استادہ ماند و چون
 ہمدی خواجہ بشاہت جنون منسوب بود از بودن پدر مؤلف خالی ذہن شدہ بعد از وداع میر خلیفہ دست برین
 خود کشیدہ گفت انشاء اللہ اول ترا پوست بکنم بجز گفتن پدر مؤلف را دید متغیر شدہ گوش پدرم را گرفتہ گفت
 کہ ای تاجیک مصرع زبان سرخ سر سبز میدہد برباد و پدرم حضرت گرفتہ بیرون آمدہ بسرعت خود را بہ میر خلیفہ
 رسانیدہ گفت کہ ہر گاہ شما با وجود مثل محمد ہمایون میرزا و دیگر برادران قابل رشید چشم از حلال نمکی پوشیدہ میجو

باشید که این دولت بخا نوازه بیگانه انتقال کند هر اینه نتیجه آن بغیر این نیست و سخن مهدی خواجه را گفت و میر خلیفه
 در ساعت بسرعت تمام کس بطلب مایون میرزا فرستاده و بسیار دلان فرستاد که مهدی خواجه حکم برسانید که حضرت
 بادشاه حکم فرمودند که شما بخانه خود بروید در وقت مهدی خواجه طعام کیشده و سفره گسترده بسیار دلان از پی هم اند
 خواه خواه او را بخانه اش فرستادند بعد از آن میر خلیفه فرمود که منادی کنند که مجلس بخانه مهدی خواجه فرود
 سلام کنند و او نیز در بار تیاید چون حضرت بابر بادشاه جهان فانی را پدر و و گرد مایون مرزا از سنبل رسید
 بسنی امیر نظام الدین علی خلیفه که وکیل السلطنت بود در نهم جمیع الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائة هجری بر
 سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده اگره را رشک ارم ساخت و غیر الملوک تاریخ جلوس آنحضرت ست
 و ارم ایشان تقدیم رسانیدند و امر او اعیان را از مراحم خسر و آنه سر بلند گردانیدند و مناصب و اشغال که در
 خدمت فرودس مکانی بعهده مردم بود بحال قدیم مقرر داشتند هر یک را بنیاتی تازه و لطفی بی اندازه خوش
 ساخت در همان ایام مرزا هندال از بدخشان رسید و با انواع الطایف نوازش یافت و با انعام و ذخیره از خزانه
 اطمین سلف که دست افتاده بود میا هی گشت و چون زر را بکشتی تقسیم کردند کشتی زر تاریخ شد و با تقسیم
 ولات نمودند بیوات بجایگزینندال محبت شد و ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجایگزینند و کافران فرار
 و سنبل یا عسکری عنایت شد و هر کس امر از یادتی حاکم و آنکه اختصاص یافت و بعد از آن نظام مہام سلطنت
 ریات جلال تعلقه کالیج بمرکت آمده راجه آجا از راه القیاد و عبودیت پیش آمده داخل دولت خواهان
 چون دران ایام سلطان محمود بن سلطان سکند لودی با اتفاق بن بایزید و امرای افغان بغلبه و پستیلا علم
 مخالفت بر افراخته و ابیت جوینور و نواحی آنرا فرود گرفته بود و از اسجاریات جهان کشاید فع و رفع آن
 نموده بفتح و فیروزی منسوب گشت و هم بر کاب نصرت و ظفر کا میابی و اقبال باگه معاودت نمودند و چینی
 عظیم ترتیب داده هر یک از امر او اعیان سلطنت بخلعتهای فاخر و اسپان با و سیر سر فر از گشتند گویند دران
 بزم عالی دوازده هزار کس بالا پیشه آنکه مرصع زر و ذری شرف اختصاص یافتند بیت ملک را بود بر
 عدد دست پیر به چو لشکر دل آسوده باشند و سیر به چو در اندک گنج از سپاهی دریغ + دریغ آیدش دست بر
 به تیغ هزار اتفاقات غریبه دران ایام آنکه محمد زمان مرزا ولد بدیع الزمان مرزا با یقیر که سابق از بلخ پناه
 فرودس مکانی آورده بود و او عینه مخالفت نموده گرفتار گشت او را بیاد کار طفا سپرده و بقلعه بیان فرستادند
 و حکم بر سبیل کشیدن و نابینا ساختن او فرمودند و نوکران یا و کار یک مرد کشتن او را از اسب میل میان
 نمودند او در اندک مدت از حبس قرار نموده پناه سلطان بهادر گجراتی برد آنحضرت کس بجانب سلطان
 بهادر ارسال داشته طلب محمد زمان مرزا فرمودند سلطان بهادر از روی تکر و تحیر جواب نا ملائم داده سر

دری است